**هستی می پرسد: انتقاد هایدگر از سوبژکتیویسم و ثنویت گرایی دکارتی**

**کادیرکوشن**

**اعتزازیان، عباس**

رنه دکارت-فیلسوف فرانسوی‏ (1650-1596)-پدر فلسفه مدرن تلقی‏ می‏شود.او با تفکیک بین جوهر اندیشه‏ و جوهر جسمانی،شکافی بس بزرگ بین‏ فاعل‏شناسا(سوژه)و متعلق شناسا(ابژه) ایجاد می‏کند.ثنویت‏گرایی(دوئالیسم) دکارتی معضلی بود که تمام فیلسوفان‏ راسیونالیست کارتزین(اسپینوزا، لایب‏نیتس،مالبرانش)،کانت و هگل‏ به نوعی با آن(چه ایجابی و چه سلبی) مشغول شدند تا اینکه نوبت به فیلسوف‏ بزرگ آلمانی-مارتین هایدگر-رسید. هایدگر یکی از بزرگ‏ترین منتقدان‏ تاریخ متافیزیک عقل‏باور غرب است. او با اعلام شکست طرحی که برمبنای‏ سوژه محوری در جهان غرب رشد کرد و معرفی آن طرح به عنوان منشأ اصلی‏ بحران‏ها و مشکلاتی که جهان معاصر با آن روبه‏روست،پایه‏های به ظاهر مستحکم حکومت 2 هزار ساله عقلانیت‏ را در غرب متزلزل ساخت.هایدگر با انتقاد شدید از مدینه-به ظاهر-فاضله‏ مدرن غرب و آوارگی و غربت غمبار انسان در آن و همچنین نظرگاه قالبی و تکنولوژی پیشرفته‏اش-که مبتنی بر ایده‏ها و اندیشه‏هایی بی‏بنیاد و بریده‏ از حقیقت هستی است-به انقلابگری‏ می‏ماند که با عرضه اندیشه‏هایی بدیع، سودای در افکندن طرحی جدید را دارد؛ طرحی که وصف خاصش،«در راه بودن»و به گونه‏ای دیگر نگریستن و داشتن تاملی‏ غیر استدلالی درباره هستی،جهان، انسان و کل موجودات است.به اعتقاد هایدگر،با تسلط عقلانیت مفهوم محور بر جهان غرب،رخسار حقیقی هستی،با پیش‏فرض‏ها و مفاهیمی ذهنی-حصولی‏ مغبور شده است که در این وضعیت باید با استماع ندای خاموش آن و تقرب به‏ ساحت تقدس و سکونت در دامان حقیقی‏ هستی،به تطهیر آن پرداخت.

این مقاله به‏طور تحلیلی،انتقاد هادیگر از کل پروژه مدرنیته-که مبتنی بر تمایز و تفکیک بین فاعل شناسا و متعلق‏ شناساست-را مورد بررسی قرار می‏دهد.

موضوع ثنویت‏گرایی دکارتی،موضوع‏ شناخت جوهر است که ما در جریان منطقی‏ شناخت به آن مفهوم خواهیم رسید.دکارت‏ با یک روند استقرایی،پدیده‏های گوناگون را تحت 2 گروه جسمانی و روحانی طبقه‏بندی‏ می‏کند که در نتیجه آن باید 2 جوهر نفس‏ و بدن نیز وجود داشته باشند.در اصل 63 از کتاب«اصول فلسفه»،دکارت صفت فکر را به«نفس»و امتداد را به«جسم»تخصیص‏ می‏دهد و می‏گوید این 2 جوهر را نباید جز جوهری که می‏اندیشد-یعنی نفس و جوهری‏ که ممتد است یعنی جسم-تصور کنیم؛یعنی‏ این 2 صفت فکر و امتداد،صفات ذاتی این‏ دو جوهر هستند.دکارت چنان دیوار بلندی‏ بین این 2 جوهر کشید که بزرگ‏ترین اشکال‏ را برای اخلافش به جا گذارد.با اینکه خودش‏ کوشید این اشکال فلسفه‏اش را-یعنی ارتباط نفس با جسم را-با غده صنوبری حل کند اما این مشکل همچنان باقی ماند.ثنویت‏گرایی‏ دکارت در فلسفه‏های بعدی با مخالفت‏هایی‏ روبه‏رو شد.ماتریالیست‏ها جوهر روحانی‏

هستی می‏پرسد انتقاد هایدگر از سوبژ کتیویسم‏ و ثنویت‏گرایی دکارتی

ثنویت دکارت را و ایدئالیست‏ها جوهر مادی‏ فلسفه او را رد کردند.پدیدارشناسی نیز که با هیوم شروع شده بود و از طریق کانت و هوسرل‏ به پدیدارشناسانه قرن بیستم رسیده بود،به‏ نوعی دیگر با این ثنویت به مخالفت برخاست.

ماگنوس می‏گوید:«کوشش‏های هرسول‏ در زمینه«بین الاذهانیت»و کوشش‏های‏ هایدگر در زمینه«در جهان بودن»،اقداماتی‏ در جهت زدودن ثنویت دکارتی و مشکلات‏ ناشی از آن بود».در نظر این متفکران،بدون‏ اینکه انسان به دوپاره تجزیه شود،به عنوان‏ واقعیت یگانه‏ای در نظر گرفته می‏شود که‏ مقدرات او از طریق تبیین روابط او با دیگران‏ و موقعیت او در جهان،مورد بحث و تحلیل‏ قرار می‏گیرد.ثنویت دکارت از طریق کوگیتو (cogito ergo sum) ،چیزی به نام‏ موضوعیت یا فاعلیت انسان را به وجود می‏آورد.

دکارت-که به حق او را پدر فلسفه جدید می‏نامند-با تمایزی که بین این دو جوهر یعنی نفس و جسم ایجاد کرد،باعث شد تا مشکلات بسیاری از جمله در اپیستمولوژی تا مشکلات بسیاری از جمله در اپیستمولوژی یا شناخت‏شناسی برای اخلافش به وجود آید که‏ هرکدام راهی برای حل این موضوع پیشنهاد کردند.هایدگر نیز از جمله آنان بود که با طرح‏ مفهوم-« Dasein »که آن را به معنی بودن در عالم می‏دانست-کوشید تا این مشکل را حل‏ کند.

مسئله شناخت‏شناسی مرسوم،نسبت فاعل‏ شناسایی به عالم خارج است.تمایز بین فاعل‏ شناسایی و متعلق شناسایی،ممکن است‏ تمایز بین دارنده و آنچه دانسته می‏شود،باشد و این با دکارت آغاز می‏شود.فاعل شناسایی‏ یک شی‏ء متفکر است که بعد ندارد و متعلق‏ شناسایی یک شی‏ء بعددار است که فکر نمی‏کند.هایدگر تمایز بین فاعل شناسایی و متعلق شناسایی را به وسیله این استدلال رد می‏کند که فاعل شناسا از اشیای عالم خارج‏ هیچ تمایزی ندارد زیرا که وجود،ذاتا«بودن در عالم»است.هایدگر در شناخت‏شناسی،میراث‏ کارتزین‏ها را به 2 طریق به چالش فرامی‏خواند؛ اول این کهگرایش جدید به سوی اصالت فاعل‏ شناسا و اصالت فرد است که با کشف دکارت‏ از«می‏اندیشم»شروع شد؛دوم اینکه موقعیت‏ تکنولوژیکی از جهان جدید وجود دارد که در فهم کارتزین‏ها،از ریاضی و جریان فیزیکی‏ عالم،خارج است.

دکارت در ابتدای فلسفه جدید ایستاده است‏ و هایدگر این نفش دکارت در تاریخ متافیزیک‏ را می‏پذیرد.دکارت اولین متفکری است‏ که«می‏اندیشم پس هستم»را به عنوان اصلی‏ غیر قابل شک و یقینی‏ترین بنیاد کشف کرد و بنابراین فلسفه را از قید کلام آزاد ساخت. او اولین متفکر اصالت فاعل شناسا در فلسفه‏ جدید است و اوست که اصالت فاعل شناسایی‏ خود را براساس شناخت‏شناسی خود استوار ساخته است.

جهت‏گیری مسائل فلسفی،همراه با دکارت از«من»(فاعل شناسا)شروع شد زیرا در فلسفه جدید،گرایش به سمت فاعل‏ شناسا به عنوان داننده اول است و آن فقط به عنوان شیئی یقینی به حساب می‏آید؛یعنی‏ فقط فاعل شناسا قابل دسترسی بی‏واسطه‏ و یقینی است؛برای دکارت فاعل شناسا (Cogitans,res.I.ego) چیزی مانند اندیشه است یعنی چیزی که واکنش دارد، درک می‏کند،حکم می‏کند،موافقت می‏کند، عشق می‏ورزد،متنفر است،کوشش می‏کند و دوست می‏دارد.دکارت همه این نمونه‏های‏ رفتار را اندیشه می‏نامند.بنابراین«من»او چیزی است که این اندیشه‏ها را دارد که‏ تعریف دکارت از واقعیت اندیشه نیز به ما نشان‏ می‏دهد که واقعیت اندیشه،واقعیتی است که‏ وجودهای واقعی در آن آشکار می‏شوند.

فاعل شناسایی،اندیشیدن فراسوی شک‏ است.اگر شخصی بپرسد که این فاعل شناسا چیست،دکارت نمی‏تواند پاسخ دهد زیرا اگر فاعل شناسایی غیر جسمانی‏ای در عالم هست، فاعل شناسایی مادی شده‏ای است که در شک‏ انسان‏ها وجود دارد.بنابراین برای دکارت،فاعل‏ شناسا صرفا من،روح یا جوهر متفکری است که‏ حتی بدون جسم و عالم نیز وجود دارد.مسئله‏ دیگر در روش شک بنیادی متعلق شناسایی‏ تفکر است.من به چه چیز می‏اندیشم؟ دکارت پاسخ می‏دهد که من به تفکرات خودم‏ می‏اندیشم زیرا از نظر او،من تصورات اندیشه‏ خودم را می‏دانم حتی اگر امکان داشته باشد که شی‏ء مادی را نشناسم؛زیرا من تصوری از شی‏ء مادی در اندیشه‏ام دارم و بنابراین اندیشه‏ با آن محتویات،فراسوی شک است.

طبق نظر دکارت،واقعیت اندیشیدن‏ همچنین به معنی اندیشیدن برای اندیشنده‏ است.من به عنوان فاعل شناسا،محمولی‏ در یک طریق از اندیشیدن دارم.بنابراین‏ «من محمولات موجود را که دارا هستم»، می‏شناسم به معنای آن است که من خود را می‏شناسم.هایدگر فکر می‏کند که فهم‏ دکارت از اصالت فاعل شناسا حاضر و ممتد است.در وجودشناسی سنتی،«هستی» به عنوان«هستی ممتد»فهمیده می‏شد؛یعنی‏ اینجا حاضر است و جوهر هرکدام از اشیای‏ جسمانی و اشیای مادی هست.بنابراین دکارت‏ آنچه را که وجودشناسی مرسوم بود،به عنوان‏ موجودات ممتد بسط داد.

تصور پایه‏ای شناخت‏شناسی مرسوم،به‏ طور خلاصه به دنبال شک‏گرایی درباره وجود عالم خارج،شکل گرفت.دستاورد کارتزین‏ها در شناخت‏شناسی مرسوم،از طریق کل فلسفه‏ جدید ادامه داده شد.مسئله شناخت‏شناسی‏ مرسوم،نسبت فاعل شناسایی به متعلق‏ بود.2 نوع نسبت فاعل شناسایی به متعلق‏ شناسایی وجود دارد:اولا فاعل شناسا خودش‏ به سوی متعلق شناسایی جذب می‏شود؛یعنی‏ فاعل شناسایی متعلق شناسایی را می‏شناسد ثانیا متعلق شناسایی در خارج به عنوان‏ واقعیتی از عالم خارج وجود دارد و فاعل‏ شناسایی سعی می‏کند آنچه را که در خارج‏ وجود دارد،بشناسد،پیامد فلسفه دکارت، جدایی ایده عالم درون یا فاعل شناسایی از عالم خارج با متعلق شناسایی است.فاعل‏ شناسایی از عالم فاصله گرفت و عالم اینجا به عنوان چیزی جدای از فاعل شناسایی قرار داده شد.هایدگر این دستاور کارتزین‏ها در شناخت‏شناسی را به 2 گونه مورد پرسش‏ قرار می‏دهد:اولا گرایش جدید به سوی‏ اصالت فاعل شناسایی و فردگرایی است که با کشف دکارت از«می‏اندیشم»شروع شد.ثانیا جهت‏یابی تکنولوژیکی از جهان جدید وجود دارد که با فهم کارتزین‏ها از ریاضی و عالم‏ خارجی و فیزیکی نسبت اساسی دارد.اینکه‏ فاعل شناسایی درونی شده و فاعل شناسایی‏ به عنوان اولین وجود حقیقی بر همه وجودهای‏ دیگر اولویت می‏یابد،با دکارت است که آغاز می‏شود.هایدگر سعی داشت نشان دهد که‏ فاعل شناسایی از وجودهای عالم خارج هیچ‏ تمایزی ندارد زیرا وجود،ذاتا«هستی در عالم» است.بنابراین هایدگر جدایی فاعل شناسایی‏ و متعلق شناسایی را با مفهوم Dasein که ذاتا «بودن در عالم»است،کمنار هم قرار می‏دهد. با این حال،بودن در عالم به این معنی نیست‏ که آن بودن،شبیه بودن یک تکه گچ در جعبه‏ و متعلق شناسایی را با مفهوم Dasein که ذاتا «بودن در عالم»است،کنار هم قرار می‏دهد. با این حال،بودن در عالم به این معنی نیست‏ که آن بودن،شبیه بودن یک تکه گچ در جعبه‏ کچ است؛«بودن در»به عنوان ذاتی‏ترین‏ خصوصیت وجودی وجود است.

تمایز این فاعل شناسایی و متعلق شناسایی‏ ممکن است از تمایز بین داننده و آنچه که‏ دانسته می‏شود،به وجود آمده باشد.با دکارت، فاعل شناسایی یک شی‏ء متفکر می‏شود که بعد ندارد و متعلق شناسایی یک شی‏ء دارای بعد می‏شود که تفکر نمی‏کند.هایدگر این تمایز بین فاعل شناسایی و متعلق شناسایی را در تحلیل وجودی‏اش از Dasein ،به عنوان بودن‏ در عالم رد می‏کند.او Dasein را به عنوان نقطه‏ شروع می‏گیرد زیرا فقط Dasein وجودی‏ است که خودش از عالم و بودن باخبر است؛ یعنی Dasein فقط وجودی است که می‏تواند از ورود به این مسئله سود ببرد. Dasein همیشه از خودش به عنوان«بودن در عالم»با خبر است.این Dasein است که مسئله بودن‏ در بودن آن باید آشکار شود،زیرا آن متمایز از دیگر بوده است.بنابراین شبیه این تصور نیست‏ که انسان می‏تواند در چهارچوب مفهوم،امتداد واقعی را بفهمد؛یعنی آن چهارچوب،ابعاد فیزیکی و مکانیکی کارتزین‏هاست.هادیگر سعی می‏کند که تصور فاعل شناسایی یعنی‏ تفسیر مکانیکی کارتزین‏ها را از انسان،با بدیهی‏ترین معنی وجود بیان کند.در این راه‏ هایدگر جهت‏یابی هوسرل نسبت به پرسش از منشأ و تحلیل وجودی‏اش از Dasein را اخذ می‏کند زیرا او هیچ فهم وجودی از آن به عنوان‏ چیزی حاضر و آماده،ارائه نمی‏دهد.

هادیگر از گرایش کارتزین‏ها به دانش به عنوان‏ راه مقدماتی تاثیر ما از اشیا انتقاد می‏کند زیرا مشکل از چگونگی دانستن این نکته ناشی‏ می‏شود که فاعل شناسا به خارج از حوزه درونی‏ می‏شود.در پاسخ به این جدایی مرسوم بین فاعل‏ شناسایی به عنوان داننده و متعلق شناسایی‏ به عنوان د انسته شده،هایدگر بحث می‏کند که‏ دانستن،یک نمونه از بودن در عالم است زیرا هم نزد دکارت و هم نزد ایدئالیست‏های آلمانی، مسئله بنیادی وجودشناسی،همانا تاسیس‏ وجودشناسی«من»و«شخص»یعنی فاعل‏ شناسایی از طریق خودآگاهی متعین است. برای هایدگر،پذیرش خودآگاهی به عنوان عنصر اساسی و برجسته شناسایی برای تعین فهم‏ خود،همیشه از طریق الگوی وجودی Dasein معین می‏شود؛یعنی از راه درستی یا نادرستی‏ وجود.بنابراین به جای خود آگاهی،الگوی فهم‏ مفهوم فلسفه جدید است که می‏تواند خود را در زمینه اصالت فاعل شناسایی غیر مشروط نشان بدهد.هایدگر معتقد است که خود یا فاعل شناسایی،به وسیله یک حالت فهم-اما نه صرف آگاهی-متعین می‏شود.در نتیجه، نقطه عزیمت از آگاهی محض،از ثنویت‏گرایی‏ دکارت سرچشمه می‏گیرد؛یعنی خود یا فاعل‏ شناسایی،در وجود واقعی Dasein در حالت‏ اتحاد بر پرتاب‏شدگی و فرافکنده شدن و فهم‏ است.

هایدگر نظریه مرسوم شناخت را-که به‏طور کلی مبتنی بر تمایز نسبت فاعل شناسایی و متعلق شناسایی بود-رد می‏کند زیرا«دانستن‏ خصوصیت پدیداری وجود است که در عالم‏ و به سوی عالم است».دانستن قبلا همراه با عالم است».دانستن قبلا همراه با عالم است؛یعنی دانستن زمینه‏ای در وجود قبلی پیش پاافتاده و همراه با عالم دارد اما این‏ نمی‏تواند شروع چیزهایی باشد که در دسترس‏ حاضرند؛زیرا بودن در عالم به عنوان ارتباط با جهان،یعنی به وسیله جهان‏ و هرآنچه که با آن در ارتباط است،فهمیده می‏شود.

به علاوه هایدگر دانستن را در بررسی می‏کند؛به این دلیل که وی توصیف‏ منطقی کانتی‏ها از امکان شناخت را نمی‏پذیرد و تبیین علمی اشیا را به عنوان«حاضر در دسترس»رد می‏کند.هایدگر شناخت‏شناسی‏ دکارت را از منظر تفکرات جدید به مخاطره‏ می‏اندازد.تفکرات جدید،مبتنی بر حد دانستن‏ نظریه‏های پایه‏ای هستند و شکل آنها از«آماده‏ در دسترس»اخذ شده است.هایدگر فکر می‏کند که باید به فراسوی شناخت«حاضر در دسترس»برویم؛یعنی اینکه ما درست به‏ شناخت اولیه‏ای از اشیا-اشیای در دسترس- برسیم که آماده در دسترس هستند.بنابراین‏ او سعی کرد یک فهم پیشینی از حاضر در دسترس را آشکار کند.تفکر او در برخی موارد یک تصور ضد جدید است.حد شناسایی برای‏ هایدگر،شناختن خود است و شناختن موجود یعنی شناختن بودن خود.شناختن،یک‏ تشخیص وجودشناسی از بودن خود است زیرا Dasein ذاتا خودش به سوی بودن خودش‏ حرکت می‏کند.خود Dasein رفتن به سوی‏ بودن خود،در تمایز از وجود هر چیز دیگر است، آن مشخصا بودن وجود شناسانه فاعل شناسایی‏ مرسوم،به عنوان حاضر در دسترس است.به این‏ دلیل،طبق نظر هایدگر،فلسفه نقادی در زمان‏ جدید(برای مثال فلسفه کانتی)،غیر نقادی و جزمی است زیرا در ابتدا با مسئله شناخت آغاز می‏شود؛یعنی مسئله نوعی از بودن است که‏ متعلق به فاعل شناسایی شناخت است که تماما پاسخ نداده رها شده است.برای دکارت،فاعل‏ شناسایی باید به عنوان یک اندیشنده واقعی‏ یعنی یک جوهر متفکر فهمیده شود.هایدگر این فهم کارتزین‏ها را از فاعل شناسا به عنوان‏ یک جوهر رد می‏کند.باتوجه به اینکه این‏ تفسیر،مخالف من محض یا فاعل شناسایی‏ محض است،هایدگر معتقد است Dasein به عنوان بودن در عالم،هیچ تمایز آشکاری‏ بین فاعل شناسایی و مجموعه‏ای از اعیان پدید نمی‏آورد که شناخته شوند اما این مسئله نسبی‏ است زیرا Dasein همیشه مشمول در عالم‏ است؛یعنی به عنوان یک نسبت شی‏ء انضمامی، فقط به عنوان بودن در عالم هست.با این همه، این بدان معنی نیست که من با فاعل شناسایی، خودش در نظر به عنوان بودن در عالم،شکلی‏ روزمره دارد زیرا تفسیر هر روز از خود،یک‏ گرایش به فهمیدن خود در چهارچوب‏ عالم-با هرچه که با آن ارتباط دارد-است؛ به عبارت دیگر،هر جا که Dasein خودش‏ را وجود شناسانه ملاحظه می‏کند، Dasein خود را در نسبت با نوعی از بودن-که به‏طور کلی بودن در عالم است-نمی‏تواند فهم کند و به همین دلیل است که هایدگر سعی می‏کند تمایز کارتزین‏ها بین فاعل شناسایی و متعلق‏ شناسایی را به وسیله تعریف ذاتی Dasein به عنوان«وجود»و«در هر مورد مال من» و«بودن در عالم»پیش ببرد.

طبق نظر هایدگر،من یا فاعل شناسایی، سعی در«بودن در عالم و بودن در کنار و در دسترس بدون عالم»دارد زیرا من یا فاعل‏ شناسایی باید در چهارچوب صحت بالقوه برای‏ بودن فهمیده شود.بنابراین فاعل شناسایی، پایه اندیشه و شخصیت ممکن است به اعتبار بودن‏ دازاین به عنوان اندیشه است.تعریف هایدگر از فاعل شناسایی یا فاعل شناختن(در معنی‏ مرسوم)،در چهارچوب اندیشه و صحت‏ بالقوه برای بودن است.این تعریف از فاعل‏ شناسایی،تعریف و منشائی آغازین و وجودی‏ دارد و پایه‏ای وجود شناسانه برای مسئله فاعل‏ شناسایی و تمایز آن از متعلق شناسایی است.

از نظر هایدگر«من کیستم؟»می‏تواند پاسخی به مسئله کیستی دازاین باشد.اساسا، مهم‏ترین بخش دازاین در خودش نیست.با این وجود،هنگامی که هایدگر بیان می‏کند که ذات دراین در وجود قرار گرفته است، منظورش این است که من بودن و خود بودن‏ باید وجودشناسانه تصور شود.به عبارت دیگر، من بودن و خود بودن باید موجودشناسی‏ باشد و وجودشناسی بیشتر از موجودشناسی‏ دریافت می‏شود و وجودشناسی در بودن خود، به عنوان بودن در عالم فهمیده شود.به علاوه، اگر«من»به عنوان یک فاعل شناسایی منطقی‏ فهمیده شود،به این ترتیب«من»به معنی‏ چیزی است که اغلب حاضر و در دسترس‏ است.اگر اینکه من به چیزی می‏اندشیم به‏ عنوان خصومت پایه‏ای تصور شود،پس من‏ به چیزی می‏اندیشم وجودشناسانه به عنوان‏ نقطه شروع نیست زیرا چیزی تعریف نشده‏ باقی مانده است و چیزی به عنوان هستی بدون‏ عالم تصور شده است.بنابراین برای هایدگر «من می‏اندیشم»یا«می‏اندیشم پس هستم» به عنوان یک فاعل شناسایی مجرد باقی مانده‏ است.

«من»ی که دکارت از طریق شک روشی‏ خود کشف کرد،به هیچ معنی اولی‏ترین نبود. هایدگر بحث می‏کند که دازین به عنوان بودن‏ در عالم،دوگانگی وجود فاعل شناسایی و متعلق شناسایی را حل می‏کند.تصویر فاعل‏ شناسایی و متعلق شناسایی،مقوله وجود عادی‏ ما را به عنوان یک الگوی اخذ شده و به مثابه‏ بودن در عالم آشکار می‏کند.اگر ثنویت‏گرایی‏ فاعل شناسایی و متعلق شناسایی،الگوی در انتقاد از نسبت‏ فاعل شناسایی‏ و متعلق شناسایی، هدف هایدگر ابطال تقوّم‏ «می‏اندیشم» بر«من هستم» است

اخذ شده باشد،نمی‏تواند الگوی آغازین بودن‏ دازاین باشد.در این معنی،تصور ثنویت‏گرایی‏ فهم کارتزین‏ها از بودن،نمی‏تواند یک پایه‏ وجودشناسی برای معنی‏ بودن آماده کند.بنابراین‏ دستاورد کارتزین‏ها می‏تواند در چهارچوب تفسیر مجدد اصالت فاعل شناسایی از بین‏ برود و با فهم از دنیای خارج‏ مرتبط باشد.

مفهوم پایه‏ای هر فلسفه‏ای، در یک تصور از چگونگی‏ ربط خود داننده به ذات‏ اشیا برقرار می‏شود.این‏ تمایز بین واقعیت‏گرایی و ذهن‏گرایی،به همه تاریخ فلسفه غرب مربوط می‏شود.با این همه،پدیدارشناسی هایدگر، عمیق شدن در واقعیت‏گرایی و عقل‏گرایی‏ نیست.پدیدارشناسی او در فراسوی موقعیت‏ متافیزیکی مرسوم واقعیت‏گرایی و ذهن‏گرایی‏ جای دارد و وظیفه پدیدارشناسی هایدگر تلاش برای شکست متافیزیک مرسوم از زمان‏ افلاطون است.

بررسی پدیدارشناسی هوسرل،توصیف هر رویدادی در عالم بود تا جایی که بتوان از آن‏ به عنوان یک فاعل شناسایی آگاه شد.شیوه‏ او تاویل جهان به پدیدار بود؛به عنوان اینکه‏ پدیدارها در آگاهی وجود دارند و استفاده از زبان برای چنین توصیفی از طریق آگاهی‏ دقیق آشکار می‏شود.هایدگر هیچ تمایزی بین‏ آگاهی و جسم در هیچ درجه‏ای از یقین بدیهی‏ ارائه نمی‏دهد.از نظر اوتفسیر،چیزی نیست‏ جز راهی برای فهمیدن آنچه که در فهم قبلی‏ وجودشناسی از بودن خود ماست.پدیدارها علاقه دارند که آشکار شوند و باید در فعل ما -که مبتنی بر نسبت ما با دنیای ماست-آشکار شوند.

بررسی هایدگر از«می‏اندیشم پس هستم» با«من در عالم هستم»یعنی بودن در عالم(دزاین)یکی است.او دوگانگی فاعل‏ شناسایی و متعلق شناسایی را در بودن دازاین‏ به عنوان بودن در عالم رد می‏کند.تفسیر او از ثنویت‏گرایی،وجودی جدید در مفهوم بودن‏ در عالم(دزاین)است.بنابراین برای هایدگر «من در عالم هستم»،پیش‏تر از«می‏اندیشم‏ پس هستم»است.هایدگر مسئله جدیدی‏ از معنای بودن آغازین را در کتاب«وجود و زمان»و«مسئله اصلی پدیدارشناسی»را در دیگر نوشته‏هایش مطرح می‏کند.هایدگر به‏ گونه‏ای پدیدارشناسانه،تاریخ و هستی‏شناسی‏ را در چهارچوب فهم‏اش از زمانمندی هستی، ویران می‏کند و پرسش از معنای وجود را-از لحاظ پدیدارشناختی و دازاین-و زمانمندی را -از لحاظ هرمنوتیکی و وجودی-مورد بررسی‏ مجدد قرار می‏دهد و نسبت بین فاعل شناسایی‏ و متعلق شناسایی،به عنوان نگاره (bild) ، دیدگاه و به عنوان تصویر تفسیر می‏شود. این نسبت،پنهان کردن حقیقت به عنوان‏ آشکار کردن است.بنابراین تخریب هایدگر از «می‏اندیشم»،ویرانی دوره و متعلقات آن است. «من هستم»در فلسفه دکارت فراموش شده‏ است و باید از طریق ریشه‏های وجودشناسی‏ آشکار شود.در این معنی«می‏اندیشم»فقط در یک توصیف هرمنوتیکی از«من هستم»-که به‏ معنی بودن در عالم است-ممکن می‏شود.نتایج‏ اتنقاد ریکور از تخریب هایدگر-که متوجه فهم‏ دکارت از«می‏اندیشم پس هستم»است-این‏ است که دازاین به عنوان یک فاعل شناسایی‏ مطلق،وارونگی هرمنوتیکی از«من هستم» به عنوان نسبت آن با بودن است.

در انتقاد از نسبت فاعل شناسایی و متعلق‏ شناسایی،هدف هایدگر ابطال تقوم‏ «می‏اندیشم»بر«من هستم»است.هایدگر در انکارش،فهم کارتزین‏ها از مفهوم«من» یا«خود»یا«می‏اندیشم»را به عنوان اصل‏ شناخت‏شناسی صرف رد می‏کند.برعکس‏ «می‏اندیشم»دکارت،هایدگر سعی می‏کند مفهوم«من هستم»را به جای«می‏اندیشم» نگه دارد.پل ریکور این را یک قیاس هرمنوتیکی‏ از«من هستم»می‏نامند.به علاوه ریکور معتقد است که تحقیقات هایدگر در باب«من‏ هستم»،بیش از«من می‏اندیشم»است، زیرا ما پرسش‏کننده از خودمان هستیم و این هستی هرکدام از ما،خودش نشان‏دهنده‏ پژوهش از امکان بودن آن است که دلالت بر بودن ما با دازاین دارد.ریکور مدعی است که‏ مخالفت با«می‏اندیشم»در فلسفه شایسته‏ دقت بیشتری است زیرا مسئله دازاین،تقدم‏ یقینی بر مسئله بودن دارد.به علاوه بیان‏ «می‏اندیشم پس هستم»فرارفتن از یک حذف‏ ذاتی وجودشناسی داراین است و سزاوار می‏بود آنچه که د کارت به گونه نامعین ترک کرده بود، با دقت بیشتری در معنی بودن(هستم)یافت‏ می‏شد.بنابراین هایدگر فکر می‏کرد که دکارت‏ نه تنها مسئله بودن را مورد غفلت قرار داده بلکه‏ موفق به پیدا کردن پرسش از معنای وجود نیز نشده است.

ریکور معتقد است که«می‏اندیشم»یک‏ گزاره ساده نیست زیرا آن یک من متافیزیکی‏ برای حقیقت است که وجود را حمل می‏کند. بنابراین زمینه این متافزیک وجود است که به‏ عنوان جبهه مقابل ما قرار داده می‏شود؛یعنی‏ به عنوان بازتابی که فاعل شناسایی از اشیای‏ یقینی اخذ می‏کند.در متافیزیک دکارت،وجود به عنوان تصور عینی حقیقت و تصوری معتبر تعریف می‏شود.غیبت فاعلیت می‏آورد به این‏ معنی که بودن یقینی عین،رونوشت حالتی از یک فاعل شناسایی است.در زبان هایدگر،این‏ «دوره تصویر عالم»نامیده می‏شود.

تمام متافیزیک جدید با دکارت شالوده‏ریزی‏ شد.«من می‏اندیشم»تاثیر مسلط دکارت‏ بر فلسفه متافیزیک جدید است؛یعنی تصور متعین فاعل شناسایی،از اهداف فلسفه جدید است.«حقیقت»برای فلسفه جدید آن چیزی‏ است کهبازتابی در فاعلیت ما دارد.بنابراین‏ دکارت از نقطه و جهت ارشمیدوسی،به وسیله‏ اطمینان از«می‏اندیشم»بحث می‏کند.با این همه برای فلین (Flynn) اطمینان از «می‏اندیشم»یک نوع استنباط قیاسی است. همه اشیایی که متفکرند،«من می‏اندیشم پس‏ من هستم»،هستند.این قیاس معتبر نیست‏ زیرا کبرای قضیه باید به سادگی بیان شود و به‏ این دلیل نتیجه،مسئله‏دار باقی می‏ماند.فلین‏ استدلال می‏کند که«می‏اندیشم»،جایی،در بودن دارد و فکر منطبق با آن است و همچنین‏ جایی در وجود داشتن دارد و تفکر کردن به‏ اینکه من وجود دارم،به همین معنی است. به عبارت دیگر،فاعل شناسایی دکارت یعنی‏ «من می‏اندیشم»،وجود مطلق جدای از عالم‏ خارج دارد.به علاوه برای دکارت،به منظور داشتن یک حقیقت مطمئن از فاعل شناسایی‏ یا«من می‏اندیشم»،خدا باید وجود داشته باشد زیرا او ضامن جواهر متناهی است که آن جواهر «می‏اندیشم»و عالم خارج را شامل می‏شود.

از نظر هایدگر،دکارت فاعل شناسایی را از«بودن»در قرون وسطی جدا کرده است. در فلسفه دکارت،فاعل شناسایی شایسته، زمینه‏ای متعالی از دانستن و آنچه قابل دانستن‏ است را شامل می‏شود.فلین این وضعیت دکارت‏ هنگامی که می‏گوید:«نسبت بین هستی‏ هستنده‏ها مانند آنچه خالق به مخلوق دارد، نیست.»را رد می‏کند اما این بیشتر تصور یک‏ فاعل شناسایی برای چگونگی آشکار شدن این‏ تصویر است؛یعنی یک فاعل شناسایی همچنین‏ با تصوری که خودش از خودش دارد،آشکار می‏شود.بنابراین فلین معتقد است که برای‏ هایدگر،دکارت متافیزیسینی است که می‏گوید مسئله آنچه که باید باشد،است.دکارت پاسخ‏ می‏دهد که بودن باید نمایش دادن کوششی‏ برای حل مسئله وجودشناسی به وسیله‏ شناخت‏شناسی تصور خارجی و داخلی باشد.

لویناس از«می‏اندیشم پس هستم»دکارت‏ همچون هایدگر بحث می‏کند اما هرکدام به‏ نتیجه متفاوتی دست می‏یابند.سی دی کیس‏ (Keys) معتقد است که هایدگر از دکارت‏ به خاطر تمایز نگذاشتن بین تحلیل هستم(من‏ هستم)از می‏اندیشم پس هستم)در میان‏ اشیای دیگر انتقاد می‏کند.دکارت از«هستم» به‏طور کامل بحث نکرده و آن را رها کرده است. از سوی دیگر لویناس،شک روشی کارتزین‏ها را متفاوت از دکارت می‏پذیرد چرا که شک‏ دکارت با«من می‏اندیشم»متوقف می‏شود. برای لویناس«من می‏اندیشم»جایگاه‏ نادرستی برای توقف است زیرا آن ایستادن در سطح خود است،این امکان توقف اختیاری و شخصی است.این جایگاه توقف،اختصاصی‏ به من ندارد بلکه به دیگران اختصاص دارد زیرا دیگران می‏توانند به آن رأی مثبت دهند. بنابراین لویناس مسئله هستی را در یک سطح‏ متفاوت ارائه کرد اگرچه تفسیر او از فهم دکارت‏ از هستی و فهم هایدگر از هستی،مورد پذیرش‏ کیس نیست.در چهارچوب بحث ما،تفسیر لویناس و مسئله هستی که او اراده کرد،نشان‏ می‏دهد که«هستی حقیقی»نمی‏تواند کاملا و به‏طور کامل به وسیله دکارت یا هایدگر تبیین‏ شود زیرا لویناس سعی به رفتن به فراسوی‏ دکارت و هایدگر را دارد حتی اگر او آن را درست یا غلط تفسیر کند.

هستی به عنوان«هستی در دسترس»یا «موجود در دسترس»در نظر گرفته می‏شود. اگر دازاین نشان‏دهنده یک شکل وجودشناسی‏ کاملا متفاوت از هستی در دسترس است، پس آن به معانی دیگری از قبیل«هستی»، «وجود»،«آنچه هست»،«واقعیت»و«جوهر» است.برای هایدگر،تفسیر از«هستی و دسترس دازاین»نادرست است زیرا این تفسیر مبتنی بر وضعیت شناخت‏شناسانه از واقعیت‏ «می‏اندیشم»است که دانسته می‏شود خودش به عنوان یک حضور در دسترس تفسیر شود.اما هایدگر معتقد است که«بودن در عالم»ما،مهم‏تر از دانستن حضور در دسترس‏ واقعیت اندیشیدن ماست.به علاوه دانستن ما نمی‏تواند به عنوان حضور در دسترس تبیین‏ شود و نمی‏تواند به وسیله اشیایی-که فی‏نفسه‏ در دسترس هستند-ارائه شود.هایدگر مفهوم مرسوم از زمان را-که متعلق به مفهوم‏ متعالی از دانستن موضوع است-مورد نقد قرار می‏دهد.وی معتقد است که دازاین نه فردی و نه به معنای فاعل شناسایی مرسوم است زیرا دازاین،بودن در زمان است.

از نظر هایدگر،چنانچه هستی در پرتو افقی زمانمند فهمیده شود،زمان دارای‏ بنیدی هستی‏شناسانه است.هایدگر تعریفی از زمان در چهارچوب ساختار هستی‏شناسانه-وجودشناسانه ارائه می‏دهد. فهم هایدگر از زمان مرتبط با این مفاهیم‏ فلسفی مرسوم نیست که به نظر می‏رسد بر تعریف ارسطو از زمان،به عنوان اندازه‏ حرکت-از لحاظ تقدم و تاخر-مبتنی است‏ چرا که یک فرمول کامل از تجربه متعارف از زمان است؛بدین معنی که دازاین هر روز خود را به عنوان یک سیستم طبیعی اندازه‏گیری در جهان روزمره می‏یابد.این یک زمان عمومی یا متعارف است که زمان دنیوی یا زمان جهانی‏ نامیده می‏شود.این زمان دنیوی مستقل‏ نیست بلکه در سیستم و ساختار وجودی‏ دازاین،مصداق محلی برای خود امکان است. با این همه در تعریف مرسوم از زمان ساختار وجودی،اندیشه به وجود آمده مورد غفلت یا فراموشی واقع شده است.

دازاین مبتنی بر حقیقتی است که زمان بودن‏ دازاین به عنوان اندیشه زودگذر درون عالم‏ است زیرا حالت موقت وحدت وجود،وحدت‏ خیال و وحدت احساس را ممکن می‏کند و در این طریق آغازین،کلیت ساختاری اندیشه‏ تشکیل می‏شود.بخش‏های اندیشه باهم،بیش‏ از یک دوره موقت که خودشان در مقطعی از زمان خارج از آینده جمع شده بودند،یکجا گرد هم نمی‏آیند؛یعنی وجود داشتن و حضور. این سه موجود موقتی،وحدت تعداد الگوی‏ دازاین از بودن را در امکان درستی یا نادرستی‏ وجود دازاین،ممکن می‏سازند.بنابراین حالت‏ موقت،شرط پایه‏ای برای معنی وجودشناسی‏ اندیشه است و معنی بودن،آنجا بودن و قابل‏ رؤیت بودن را می‏سازد.

در نتیجه ما نسبت فاعل شناسایی و متعلق‏ شناسایی را در فلسفه دکارت و هایدگر مورد بحث قرار دادیم.ما فهم دکارت از نسبت فاعل‏ شناسایی و متعلق شناسایی را در چهارچوب‏ چگونگی قرائت هایدگر از دکارت تفسیر کردیم.بنابراین با بحثی در مورد چگونگی‏ تفسیر هایدگر از ثنویت دکارت و فلسفه جدید، مطلب را به پایان خواهیم برد.هایدگر ثنویت‏ فلسفه جدید را وحدت بخشید.فاعل شناسایی‏ و متعلق شناسایی باهم به هستی منحصر به‏ فرد دازاین تعلق دارند.فاعل شناسایی و متعلق‏ شناسایی دوگونه وجود نیتسند زیرا آن دو، تعین اساسی دازاین در اتحاد ویژه‏ای از بودن‏ در جهان هستند.هایدگر به«می‏اندیشم پس‏ هستم»دکارت بازمی‏گردد و معتقد است که‏ باید آن در ابتدا بیان شود.فرمول او«من در عالم‏ هستم»به عنوان یک فهم از بودن است بدین‏ معنی که دازاین یک کوگیتو نیست؛دازاین و جهان هرگز جدای از هم نیستند؛دازاین بودن‏ در عالم است.بنابراین«من در عالم هستم»، مقدم بر«من می‏اندیشم پس هستم»است.از نظر هایدگر،حقیقت کوگیتو با آشکار شدگی‏ هستی-که اساسا حقیقت آغازین است-عوض‏ شدهاست.برخلاف دکارت و دیگران،هایدگر زنجیر سنتی را-که به اصطلاح از فهم از جهان‏ ایجاد شده بود-گسست.فهم هایدگر از هستی‏ «هستی در جهان»است اما دنیای هستی‏ دازاین،این دنیای فیزیکی نیست.آنچه دنیای‏ دازاین است و دنیای دازاین متعلق به آن است، دنیای ذهنی است.

\*ترجمه:عباس اعتزازیان

\*منبع:

WWW.heideggeriana,com.ar/links.htm